

روایتی از حضور در مراسم رونمایی هشت جلد کتاب  
تازه منتشر شده نشر جام جم

## اوز دیلین دانیس



این شکلی اگر نگاه کنیم جام جم دارد در حیاط خانه جلال و سیمین، خودمان را روایت می‌کند و کیست که نداند جلال یکی از بزرگ‌ترین راویان خود جامعه ایرانی در یک قرن اخیر بود. این کتاب‌ها آینه‌هایی هستند برای گفتن از خودمان. سرکی به بوم و بر ایران بزرگ و زنان و مردان و فرهنگ‌شان و نشست و برخاست و رفت و آمدشان چه وقتی که مرحوم محمدسرور رجایی در «وطن‌دار» راوی مهاجران افغان باشد؛ چه وقتی آن موتورسوار کروات یک ماه در کوچه پس‌کوچه‌های این دیار کلاچ و دنده جابه‌جا کند و شرح خاطراتش را در «در سرزمین مردمان نجیب» مکتوب؛ چه وقتی زهرا قدیانی در «دو جان» پای حرف‌های مادران باردار بنشیند؛ چه زمانی که حمیدرضا جوان‌بخت ۲۱ ساله در «موتورسوار چمران» بنشیند پای یکی از موتورسواران داش‌مشتی پایتخت که به درخواست کمک دکتر چمران برای رفتن به جبهه یا علی گفته؛ چه زمانی که اسماعیل امینی زبان و ادبیات فارسی را در «به زبان فارسی» روایت کند؛ چه آن هنگام که غلامرضای طریقی غزل منشور خودش را در «رنجین کمان» بسراید؛ چه آن زمان که میثم امیری پای داستان پنجه در پنجه شدن با ویروس وحشی کرونا در این دیار در «تاج در تن» بنشیند و چه زمانی که کورش علیانی در «متاستاز» شرح ظلم صهیون را روایت کند و از خمینی کبیر هم تشکر که چشمش را به این موضوع باز کرده.

اینها همه روایت خودمان هستند به زبان خودمان. فارغ از باز کردن نوشابه تعارف برای نشر جام جم اما این کتاب‌ها قرار است به زبان خودمان از خودمان حرف بزنند. جام جم کوشیده خودمان را به زبان خودمان روایت کند به جای آن‌که دیگران با زبان خودشان ما را روایت کنند. همان تشری که مادر دکتر اسماعیل امینی به فرزندش می‌زد در ناف پایتخت که خودش را و زبان خودش را فراموش نکند؛ که «اوز دیلین دانیس!» به زبان خودت حرف بزنی!

اواخر پاییز، چرا باید توی حیاط شمالی‌ترین نقطه تهران میخ‌شویم برای رونمایی از کتاب‌ها. با همه این احوالات اما یخ مراسم زودتر از آبی باز شد که تصور می‌کردم؛ از همان نفر اولی که رفت پشت تریبون و با لهجه شریف کشور همسایه شرقی‌مان افغانستان از ویراستاری این ۸ جلد سخن راند. محمدکاظم کاظمی عزیز در یک نگاه‌ظاهرینانه بروگراتیک، یک ایرانی محسوب نمی‌شود اما خدمت و شرافتی که در تمام طول عمرش به ایران بزرگ کرده بیشتر از خیلی از ماهایی است که پاسپورت‌مان ایرانی است.

عامدانه سخن از «ایران بزرگ» راندم که حتماً این را متذکر شوم که ایران بزرگ، گستره‌ای است بزرگ‌تر از کشوری که این روزها در جغرافیای سیاسی به نام ایران می‌شناسیمش. مقصد سیاست‌گذاری فرهنگی دستگاه‌های ما اگر «ایران بزرگ» باشند محمدکاظمی کاظمی عزیز و بسیاری از فارسی‌زبانان افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان و دیگر فارسی‌زبانان ماوراءالنهر، همان قدر ایرانی‌اند که من و شمایی که مثلاً کارت ملی هوشمند و شناسنامه طرح جدید و قدیم ایرانی داریم. این شکلی اگر شد دیگر روایت مرحوم محمدسرور رجایی از مهاجران افغان که رحل اقامت در ایران افکنده و در «وطن‌دار» نشر جام جم روایت شده‌اند هم روایت یک «غیرایرانی» از دیگر «غیرایرانیان» نیست. رجایی در این کتاب خودمان را روایت کرده، خود «ایران بزرگ» و «فلات تمدنی ایران» را.

کاظمی افغانستانی هم سروی‌راستار کتاب‌های خودمان بوده. پس عجیب نیست بر زبان راندن این عبارت از سوی یک تبعه افغانستانی که خواندن کتاب متاستاز کورش علیانی و شرح ظلم‌های صهیونیست‌ها و اسرائیلی‌ها و رنجی که به مردم فلسطین تحمیل کرده‌اند، اشکش را درآورد. موضع کاظمی در مقام یک شهروند عضو ایران بزرگ همان موضعی می‌شود که خیلی از ماها داریم؛ موضع و روایت خودمان.

«اوز دیلین دانیس!» این را دکتر امینی می‌گوید لابه‌لای حرف‌هایش. استاد سال‌های اخیر ادبیات فارسی یکی از هشت مولفی است که قرار است کتابش در مراسم جشن کتاب جام جم رونمایی شود. عنوان کتاب هم بی‌ربط به فضای کاری استاد نیست. دکتر اسماعیلی امینی استاد زبان و ادبیات فارسی است و کتاب «به زبان فارسی» اش را نشر جام جم راهی بازار

نشر کرده و حالا هم در حیاط خانه جلال و سیمین میکروفن سیار را دستش داده‌اند تا کمی از کتاب بگوید. استاد هم زده به صحرای کربلا و اشاراتی به ترک‌زبان بودن خود و خانواده‌اش می‌کند و مادری که هیچ‌گاه حتی در سال‌های اقامت و سکونت در تهران هم خودش را از یاد نبرده. «اوز دیلین دانیس» عبارت ترکی حضرت مادر بوده وقتی که استاد زبان و ادبیات فارسی در خانه، فارسی لب به سخن می‌گشوده. در بدو ورود، سرمای هوای می‌کوبدم کف طاق، زیپ کاپشن را بالا می‌کشم و به رسم سال‌های دانشجویی در ردیف آخر جاگیر می‌شوم کنار کورش علیانی. او هم به مانند من لژنشینی در ردیف انتهایی مراسم را برگزیده. سلام و علیکی و رفتن توی لک خودمان تا بلکم کمی گرم شویم و خون به دست و پامان بدود و نفله نشویم. زرنک‌تر از ما مهندس چمران است که حالا با تشخیص خودش یا اطرافیان، در طلایی‌ترین نقطه مراسم لنگر اقامت می‌اندازد؛ جایی که نور خورشید با عبور از شاخ و برگ‌های در حال لخت شدن حیاط خانه جلال، خودش را به زمین رسانده و حالا هم رئیس شورای شهر پایتخت جلوس کرده و با سرعتی بیشتر از ما در حال گرم شدن بود. دود از کنده بلند می‌شود! با کورش دوتایی کمی هم غیبت می‌کنیم و نقل و نباتی هم حواله مهدی قزلی نشر جام جم و اعوان و انصار که توی این سرمای گداکش پایتخت



محمدصادق علیرزاده

دبیر قفسه کتاب